



دانشکده‌ی حقوق و علوم اجتماعی

گروه علوم سیاسی

پایان‌نامه

برای دریافت درجه‌ی کارشناسی ارشد در رشته‌ی علوم سیاسی

عنوان فارسی:

بررسی رابطه بین جهانی سازی و تروریسم با رویکرد تحلیل پست مدرنیستی

استاد راهنما:

دکتر رجب ایزدی

استاد مشاور:

دکتر فرامرز تقی‌لو

پژوهشگر:

بهنام محمدی خالط‌آباد

تیر ۱۳۹۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به

مادم که در سطر سطر های زندگی جرعه جرعه معنای ایثار و مهربانی را بر من آموخت

پدرم که با آموختن صبر و شکیبایی، گام هایم را در مسیر زندگی استوارتر نمود

خواهرم که با حضورش در شادی ها و غم هایم مرادگرمی می بخشید

برادرم که هر سطر دیدنش، خاطرات خوشی است در دفتر زندگی ام

و تقدیم به

همسرم که با تقدیم عشق و عاطفه، امید و انگیزه ام را ادامه مسیر پر فراز و نشیب زندگی مضاعف نمود...

تقدیر و تشکر

به لطف الطاف بی کران ایندیکتا، مساعدت و دلسوزی اعضای خانواده ام، رهنمودهای ارزشمند اساتید گرانقدری چون آقای دکتر رجب ایزدی بعنوان استاد راهنما، آقای دکتر فرامرز تقی لوب بعنوان استاد مشاور، آقای دکتر امیر کواسی بعنوان استاد داور و دکتری های بهکلاسی های کرانیه ام در دانشگاه تبریز آقایان محمد سلیم سعیدی، نیاترین، سید محمد کاظم هاشمی، وحید آقایی، جوهان لی و سرکار خانم عبادی، کار نگارش این پایان نامه به اتمام رسید و در تاریخ ۲۴ تیر ۱۳۹۲ موفق به دفاع از آن شدم.

از همه عزیزانی که هر کدام به نوعی مراد طی این مسیر دشواریاری نمودند صمیمانه قدر دانی می کنم و توفیق و بهروزی شان را از خداوند متعال مسئلت دارم. از آقای علی رضواندی نیز به جهت انجام کار ویرایش و صحافی این پایان نامه کمال امتنان را دارم.

بهنام محمدی خالط آباد - پاییز ۱۳۹۲

فهرست مطالب

أ.....	مقدمه
ب.....	بیان مسأله
ج.....	پیشینه‌ی تحقیق
د.....	ضرورت و اهمیت تحقیق
ه.....	سوال تحقیق
و.....	فرضیه‌ی تحقیق
ز.....	تعریف مفاهیم
ح.....	روش تحقیق
ت.....	سازماندهی تحقیق
۱.....	۱. فصل اول: چهارچوب نظری و الگوهای تحلیل پست مدرن
۱۶.....	۱.۱ نظریه‌ها و کاربردها
۱۷.....	۲.۱ تاریخچه و چرایی اندیشه‌ی پست مدرن
۲۳.....	۳.۱ نیچه؛ آغازگر اندیشه‌های پست مدرن
۲۷.....	۴.۱ هایدگر و انتقاد از متافیزیک غرب
۲۹.....	۵.۱ ساختارگرایی و پساساختارگرایی
۳۵.....	۶.۱ لودویک ویتگنشتاین و نظریه‌ی بازی‌های زبانی
۳۸.....	۷.۱ میشل فوکو و رابطه‌ی قدرت / دانش
۴۲.....	۸.۱ دریدا و نظریه‌ی شالوده‌شکنی
۴۴.....	۹.۱ جایگاه لیوتار در اندیشه‌های پست مدرن
۴۸.....	۲. فصل دوم: مدرنیته و شکل‌گیری گفتمان اروپامحور
۵۲.....	۱.۲ ریشه‌های تاریخی مدرنیته
۵۳.....	۲.۲ مهمترین ویژگی‌ها و پایه‌های اساسی شکل‌گیری مدرنیسم
۶۲.....	۳. فصل سوم: جهانی‌سازی مدرنیته بعنوان تنها بدیل

۷۴	۱.۳ نقش رسانه‌ها در جهانی سازی
۸۱	۴. فصل چهارم: بحران در مدرنیته؛ تقابل شرق و غرب
۸۲	۱.۴ شرق شناسی وارونه و بازگشت سرکوب شدگان
۹۵	۲.۴ اسلام‌یسم و ظهور بنیادگرایی اسلامی
۱۰۸	۳.۴ تروریسم؛ مقابله با مدرنیته یا پست مدرنیسم
۱۲۴	نتیجه‌گیری
۱۲۹	فهرست منابع و مآخذ

مقدمه

در طی قرن‌های متمادی مدرنیته یک قدرت، هژمونی و یک ابزار قدرتمند برای سرکوب انسان‌ها بوده است، بویژه وجود این بحران برای شرقیان و به خصوص مسلمانان ملموس‌تر است. با ظهور اندیشه‌های پست‌مدرن و متفکران و فیلسوفان برجسته‌ی این حوزه مانند ویلهلم فریدرش نیچه، میشل فوکو، ژان فرانسوا لیوتار و ژان بودریار و متعاقب آن، ظهور افرادی چون ادوارد سعید، مدرنیته در سرایشی سقوط قرار گرفته است. آنها این جریان را پروژه‌ای هدف‌دار و ساخته‌ی دست غربی‌ها قلمداد می‌کنند و در تلاش هستند تا از دستاوردهای این گفتمان، فاصله بگیرند. در این میان، بیشتر تأکید ما بر جنبش‌های اسلامی و ظهور تروریسم بعنوان اعتراض سیاسی و هویتی نسبت به اشاعه‌ی گفتمان مدرن است که به عنوان یکی از جریان‌های عظیم، در مقابل مدرنیته و غرب قد علم کرده است. در این نوشته، بنیادگرایی اسلامی و شکل افراط‌گونه‌ی آن یعنی تروریسم اسلامی در فضایی بین مدرنیته و پست‌مدرنیسم قرار می‌گیرد، به طوری که بنیادگرایی اسلامی را صرفاً نمی‌توان به هر یک از این گفتمان‌ها (مدرنیته و پست‌مدرنیسم) نسبت داد، چراکه به نظر می‌رسد بنیادگرایی اسلامی در پی ناکامی جریان‌های حاکم سکولار در جوامع اسلامی، در صدد پاسخ‌گویی به سکولاریسم باشد و از طرف دیگر، امروزه مصرف‌گرایی و فرهنگ لجام‌گسیخته‌ی پست‌مدرن، عرصه را بر دیدگاه‌ها و جریان‌های مذهبی و به ویژه اسلامی تنگ‌تر کرده است. هر چند که ظهور گفتمان پست‌مدرنیسم به ظهور و شعله‌ور شدن جریان‌های حاشیه‌ای و به ویژه اسلامی کمکی شایان کرده است، اما باید گفت که بنیادگرایی اسلامی که در مواردی به صورت رادیکال شده، خود را در لباس اعمال تروریستی نشان می‌دهد، پاسخی است به

دو گفتمان مدرنیته و پست‌مدرنیسم. چراکه این دو از اساس با مذهب و به ویژه اسلام‌خواهی در تعارض قرار دارند.

- بیان مساله

آنچه که ژان بودریار و همفکران پست مدرن او تحت عنوان « رژیم تصوّرات » مطرح می کنند، حاکی از این مسأله بسیار مهم است که انسان امروزی شناخت خود را درباره ی جهان پیرامون خود به مدد یا تحمیل تصاویری به دست می آورد که رسانه به او می دهد. معنای این سخن این است که آنچه ما درباره جهان و پدیده های مختلف آن می دانیم، لزوماً حقیقی نیست و امکان عدم صحّت آنها به مراتب وجود دارد. حوادث به خودی خود برای انسان ها معنا ندارند بلکه این رسانه ها هستند که آن را معنابخشی کرده و سپس به افکار و اذهان ملّت ها تزریق می کنند. به این فرایند در مطالعات فرهنگی و رسانه « بازنمایی » گفته می شود. بازنمایی بخشی اساسی از فرایندی است که به تولید معنا و مبادله ی آن میان اعضای یک فرهنگ می پردازد. از دیدگاه « هال » ما جهان را از طریق بازنمایی می سازیم و بازسازی می کنیم.

این نظام بازنمایی، با قطع ارتباط ابژه های تصویری از دال های واقعی خود در جهان امروز و در فرایند یکسان سازی جهانی فرهنگ ها و کنش ها، باعث سرگشتگی توده ها شده و آنان مبدل به جایگاه جذب و فروپاشی شده اند که امر سیاسی را در کام خود فرو می بلعند و تنها وسیله دفاع در زمانی که وسیله ی دیگری برای دفاع در برابر جهانی سازی فزاینده برای توده ها وجود ندارد، تروریسم است. در جهانی سازی همه ی ارزش ها تبدیل به کالاهای قابل داد و ستد می شود که غایت آن تک ساحتی کردن همه ی آرمان ها و ارزش هاست. جهانی سازی تنها تصویری از یک آرمانشهر است اما در حقیقت یک وعده تبلیغاتی بیش نیست و چنین آرمانشهر پوزیتیویستی، چیزی جز یک نظام سرکوب و خشونت بار به بار نخواهد آورد و اینک در چنین اوضاعی، توده ها از تعمیم امر اجتماعی سرباز می زنند و دشمن خود را نه منش سرکوب گرانه ی دولت یا دولت ها بلکه امر اجتماعی می دانند که در حال حاضر تولید می شود. تقارن توده و تروریسم نیز فاش کننده ی واقعیت فروپاشی خشونت بار همه ی نظام های بازنمایی و نمایندگی است. تروریسم در حال حاضر بر فرایند فروپاشی حاکم شده چرا که نشأت گرفته از ناکامی نظام

فراپاشی و نظام توسعه و فراگسترش سازمان یافته ای است که اکنون چند سده ای است در غرب حاکم شده است. تروریسم تنها گزینه ی موجود برای توقف فراپاشی بی حد و مرز جهانی سازی محسوب می شود و این گذر از فراپاشی به فروپاشی به شکلی خشونت بار خواهد بود. حادثه ی یازده سپتامبر که به گفته ی بودریار « تمام بازی تاریخ و قدرت را از هم گسیخت» نیز کنشی در راستای نفی تمام نظام های نمایندگی و نشانگر یک حساسیت عالمگیر نسبت به نظامی نهایی بود که نمادش مرکز تجارت جهانی به شمار می آمد.

جهانی سازی و گسترش مدرنیته به عنوان تنها شیوه ی زندگی و زیست در این جهان، به مثابه شمشیری دو لبه عمل کرد. گسترش اندیشه های مدرن، از یک طرف باعث می شد که کل جریان اندیشه و فرهنگ مدرن به نفع کشورهای غربی جایگزین دیدگاه های شرقی و انواع گفتمان ها شود که این به نوبه ی خود مبادلات اقتصادی و جریان انتقال ثروت از دول شرقی به کشورهای غربی را تسریع می نمود، که خود این امر پیروزی عظیمی برای غربیان به حساب می آمد، چراکه انتقادی که به جهانی شدن وارد می شود، این است که این پدیده نوعی «غربی شدن» است. اما از طرف دیگر، علاوه بر چهره ی ظاهری مدرنیته که بر مبادلات و جریان اقتصادی به نفع کشورهای غربی تأکید داشت، مدرنیته جنبه ی پنهانی هم داشت که این چهره ی مخفی مدرنیته، بر روی خود مدرنیته شمشیر می کشید و علیه آن عمل می کرد. دستاوردهایی که مدرنیته برای غرب داشته است، برای شرق به ارمغان نیاورده است، همان طور که محمد علی محمدی در مقدمه ای که بر ترجمه ی کتاب برایان ترنر نوشته است، اظهار می دارد که؛ «اگرچه مدرنیته توانست در غرب الگوهای خود را تحمیل کند، اما مدرنیزاسیون در شرق از چنین توانایی برخوردار نبوده و روز به روز بر گستره تناقضات و تضادها افزوده و بر بنیادگرایی مدرن دامن زده است».

- پیشینه ی تحقیق

تاکنون هیچ تحقیق مستقل و پایان نامه ای درباره ی رابطه ی جهانی سازی و تروریسم با رویکرد پسامدرن به رشته ی تحریر درنیامده است و در لا به لای تحقیقات و پژوهش های مشابه نیز به صورت اندک و مختصر بدین امر پرداخته شده است فلذا این تحقیق با این موضوع گامی است آغازین در راستای شناخت ابعاد پست مدرنیستی و نمادین تروریسم و همچنین واکاوی

تأثیرات اشاعه‌ی گفتمان مدرن بر ظهور جنبش‌های هویت‌خواه و گسترش اعمال تروریستی علیه مدرنیته.

برای نگارش این تحقیق بخصوص برای تنظیم و تدوین چهارچوب علمی و نظری آن از آثار مختلفی در حوزه اندیشه‌های مدرن و پست مدرن استفاده شده است که در ذیل اشاره‌ی کوتاهی به آنها می‌شود:

کتابهای اراده‌ی معطوف به قدرت و چنین گفت زرتشت؛ اثر ویلهلم فریدریش نیچه، کتابهای دانش و قدرت و مراقبت و تنبیه: تولد زندان؛ اثر میشل فوکو، کتاب وضعیت پست مدرن اثر برجسته‌ی ژان فرانسوا لیوتار، کتابهای در سایه اکثریت‌های خاموش، جامعه مصرفی و روح تروریسم؛ اثر ژان بودریار فرانسوی، کتاب از روشنگری تا پسامدرنیته؛ اثر مایکل پین، کتاب سرگشتگی نشانه‌ها؛ اثر مانی حقیقی، کتاب شرایط مدرن، مناقشه‌های پست مدرن؛ اثر بری اسمارت، کتاب شرق شناسی؛ اثر برجسته‌ی ادوارد سعید، کتاب هراس بنیادین؛ اثر بابی سعید، کتاب تاملی در مدرنیته‌ی ایرانی؛ اثر علی میرسپاسی، کتاب روشنفکران ایرانی و غرب؛ اثر مهرزاد بروجردی، کتاب گذر از مدرنیته: نیچه، فوکو، لیوتار و دریدا؛ اثر شاهرخ حقیقی و کتابهای مدرنیته و مدرنیسم و صورت بندی مدرنیته و پست مدرنیته؛ اثر حسینعلی نوذری از جمله کتب مهمی است که در این تحقیق بیشتر به آنها استناد و رجوع شده است.

علی میرسپاسی در کتاب تاملی در مدرنیته‌ی ایرانی معتقد است مدرنیته موضوعی است که از عصر روشنگری توسط متفکرانی چون مونتسکیو، هگل، مارکس و وبر به تفصیل بیان شده است و از همان ابتدا، برای توصیف خود، به مثابه‌ی پدیده‌ای معقول، جهان‌شمول و روشنگر به حضور یک «غیر» نیاز داشت. به نظر او در عمق گفتمان مدرنیته و در مواجهه با فرهنگهای غیرغربی، خصومتی یافت می‌شود که واجد دو کارکرد است: یکی اینکه مانع مشارکت معنادار این فرهنگها در ساختن جهان مدرن می‌شود و دیگر اینکه، آنها را در جایگاهی قرار می‌دهد که هم برای رفع و رجوع کارهایشان و هم برای متمدن شدن، خود را به شدت به غرب محتاج حس می‌کنند. این تلقی عمومی از جهان غیرغرب، به ابزاری سودمند برای ایدئولوژی استعماری تبدیل می‌شود و با تداوم خود، تأثیری مهم بر تئوریهای معاصر در باب شرق و مدرنیته می‌گذارد. آنچه که به لحاظ نظری در کتاب علی میرسپاسی جای آن خالی به نظر می‌رسد این است که وی مدرنیته را آرمان و

غایت تمدن های بشری می داند در حالیکه در این تحقیق، گفتمان مدرن با ابزارهای نظری پست مدرن، از متن به حاشیه می آید و در کنار سایر گفتمان ها قرار می گیرد.

مهرزاد بروجردی نیز در کتاب روشنفکران ایرانی و غرب، چگونگی برخورد روشنفکران ایرانی را با دنیای غرب از گذشته تاکنون بررسی و تشریح می کند و نشان می دهد که تلاش برای تعبیه ی یک هویت ملی اصیل چگونه در کانون توجه آنها قرار داشته است. بروجردی با بهره گیری از آثار میشل فوکو و ادوارد سعید، نشان می دهد که ایرانیها چگونه از درک کم و بیش نادرستی که از غرب داشته اند برای شکل دادن به هویت خود استفاده کرده اند و غربی ها، متقابلاً چگونه ایران را به شکل منفی جلوه گر ساخته اند تا از این امر برای اثبات برتری فرهنگی خود سود جویند. وی همچنین استدلال می کند که روشنفکران ایرانی چگونه عمیقاً و امدار اندیشه و فکر غرب هستند که در واقع مبنای فرهنگی تلاش مداوم آنها در جهت شکل دادن و اثبات هویت و موجودیت آنها به شمار می رود. لحاظ نمودن رویکرد پست مدرن در تحلیل چگونگی رشد و اشاعه گفتمان مدرن و بررسی جایگاه آن در اندیشه پست مدرن، از نکاتی است که در کتاب روشنفکران ایرانی و غرب مهرزاد بروجردی، به آن توجه کافی نشده است.

- ضرورت و اهمیت تحقیق

هدف از این تحقیق، دریافتن ماهیت واقعی مدرنیته و چگونگی اشاعه ی آن در جهان غیر غربی و همچنین شناخت و بررسی تاثیرات جهانی سازی گفتمان مدرن در ظهور و بروز جنبش های هویت خواه و گسترش اعمال تروریستی علیه مدرنیته است. انجام این تحقیق و درک و شناخت ماهیت و پیامدهای مدرنیته با تکیه بر تحلیل پست مدرنیستی می تواند موجب تعمیق و غنای علمی این حوزه در فضای دانشگاهی کشور شود و نگرشی جدید را در این بخش بصورت علمی و نظری در اختیار دانشجویان و علاقمندان قرار دهد.

- سوال تحقیق

چه رابطه ای میان جهانی سازی گفتمان مدرن و به وجود آمدن تروریسم، با توجه به

تفسیرهای سیاسی پست مدرن وجود دارد؟

- سوالات فرعی:

- عمده ادبیات تولید شده در گفتمان پسامدرن، فراروایت های موجود در تعاریف

مدرنیستی از تروریسم را به چه ترتیبی تحلیل می کند؟

- آیا بنیادگرایی و یا رادیکالیسم اسلامی می تواند مولد تروریسم باشد؟

- فرضیه‌ی تحقیق

آنچه باعث بوجود آمدن ترور و تروریسم شده، چیزی خارج از جهانی سازی گفتمان مدرن و نقش برجسته‌ی رسانه ها در گسترش آن نیست و این پدیده را نباید خارج از جهانی سازی ریشه‌یابی کرد بلکه باید آن را از درون همین پدیده ردیابی نمود.

- فرضیات فرعی

- مدرنیته‌ی معطوف به جهانی شدن، منشأ بسیاری از حرکات تروریستی است. گسترش جهانی مدرنیته که در درون آن نابرابری و بی عدالتی وجود دارد، منجر به بحران در جوامع مدرن شده است و پدیده‌ی تروریسم یکی از این بحران هاست.

- پس از سقوط کمونیسم، غرب جایگاه وجود یک «دگر» را خالی می‌دید لذا غربیها برای اینکه بتوانند در برابر یک «غیر» به تعریف خود پردازند نیاز به غیریت‌سازی داشتند و آنان این بار وجود این غیرخودی و بیگانه را در اسلام و مسلمانان دیدند و این بار این اسلام بود که می‌بایست در مقابل تهاجمات غربی از هویت و اصالت خود دفاع می‌کرد. بنابراین در دوران معاصر تمامی مسلمانان به صورت افراطی و رادیکال در رسانه‌های غربی معرفی شدند.

- تعریف مفاهیم

تروریسم: تروریسم یک پدیده‌ی کاملاً سیاسی، همراه با خشونت و یا تهدید به خشونت، دارای عقلانیت سودمحور و یک پدیده‌ی معنادار و حامل یک پیام است که سعی دارد در جامعه ارباب، ترس و یا وحشت ایجاد کند تا به اهداف سیاسی خود دست یابد.

جهانی سازی: جهانی سازی پروژه و یا طرحی سیاسی است که دنیای غرب از طریق آن و با اشاعه گفتمان مورد نظر خود به استثمار کشورهای غیرغربی می‌پردازد.

گفتمان مدرن: آنچه که از آن به عنوان مدرنیته در سیر تاریخ تحولات سیاسی و فلسفی غرب یاد می‌شود بیشتر به معنای نظامی اجتماعی است که پس از جنبش روشنگری در اروپا سربرآورد که دارای ویژگیها و شاخصه های خاص خود مثل پویایی بی سابقه، رد یا به حاشیه رانده شدن سنت و پیامدهای جهانی آن می‌باشد. منطق حاکم بر تفکر مدرن اروپایی نیز حکایت از باور عمیق به پیشرفت و قدرت عقل انسان برای ایجاد آزادی و شناخت و سعادت برای بشر است.

رسانه: رسانه بعنوان محصول مدرنیته، ابزاری نوین و برآمده از تکنولوژی های عصر جدید است که معنا، ارزش و پیام های متعددی را به مخاطبان خود عرضه می‌دارد و جایگاه ویژه ای را در جوامع عصر کنونی پیدا کرده و می‌تواند تحولات بسیاری را در عرصه های مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی رقم بزند.

- روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش به صورت توصیفی- تحلیلی بوده و برای گردآوری داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی استفاده شده است.

- سازماندهی تحقیق

تحقیق حاضر در چهار فصل مجزا با عناوین: الگوهای تحلیل پست مدرن، مدرنیته و شکل گیری گفتمان اروپا محور، جهانی سازی مدرنیته بعنوان تنها بدیل و بحران در مدرنیته؛ تقابل شرق و غرب به رشته‌ی تحریر درآمده است و شامل یک مقدمه و نتیجه گیری و همچنین ارائه فهرست منابع و مأخذ می باشد.

فصل اول

چارچوب نظری الگوهای تحلیلی پست مدرن

چارچوب نظری: الگوهای تحلیلی پست مدرن

برای سنجش و دریافتن رابطه میان دو یا چند متغیر در هر تحقیقی به ابزارهایی نیاز داریم که این کار را انجام دهند. در علوم طبیعی مثل زیست شناسی یا شیمی، با استفاده از ابزارهای آزمایشگاهی، دانشمندان و محققان به بررسی رابطه های مختلف میان متغیرها می پردازند و با تکرار آزمایش های خود به نتایج علمی و قابل تعمیم دست می یازند. برخلاف علوم طبیعی که می توان در آزمایشگاه های طراحی شده روی نمونه ی مورد نظر کار کرد علوم تجربی همانند فلسفه و سیاست، نیاز به ابزارهای خاص خود برای تجزیه و تحلیل رابطه های میان متغیرهای گوناگون دارند. ابزارهای سنجش رابطه در این علوم، نظریات علمی هستند که با تفکر و تحقیق های نظری گسترده به دست می آیند. موضوع تحقیق حاضر نیز در زمره ی موضوعاتی است که نیاز است در چارچوب یک یا چند نظریه ی علمی مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد. بر همین اساس چارچوب نظری که برای تجزیه و تحلیل موضوع این تحقیق اتخاذ شده بر اساس الگوی تحلیل پست مدرنیستی و تکیه بر آراء نیچه، فوکو و بخصوص بودریار می باشد.

فردریش نیچه در روکن آلمان به دنیا آمد (۱۸۴۴-۱۹۰۰) و در دانشگاه های بن و لایپسیگ (۱۸۶۴-۵) به تحصیل در رشته ی فیلولوژی کلاسیک پرداخت. او در سال ۱۸۶۹ در سن ۲۴ سالگی استاد فیلولوژی کلاسیک در دانشگاه بازل سوئیس شد، اما ده سال بعد به خاطر بیماری از این مقام استعفا داده و با دریافت حقوق بازنشستگی امرار معاش کرد. او در سال ۱۸۸۹ دچار

اختلال ذهنی شد و دیگر بهبود نیافت. مسئولیت مراقبت از او تا هنگام مرگ اش در سال ۱۹۰۰ را نخست مادر و سپس خواهرش بر عهده داشتند (پین، ۱۳۸۹: ۸۰۱).

پر واضح است که اندیشه‌های نیچه تاثیر به سزایی بر فلسفه، ادبیات، نظریه‌ی انتقادی و حتی الاهیات گذاشته است. چهره‌های گوناگونی چون زیگموند فروید، مارتین هایدگر، ژان پل سارتر، دی.اچ. لاورنس، توماس مان، گئورگ لوکاچ، تئودور آدورنو، ژاک دریدا، ژان فرانسوا لیوتار و ژان بودریار همگی به طریقی تحت تاثیر وی قرار گرفته‌اند (همان).

اندیشه‌های فریدریش نیچه، ناقد بزرگ مدرنیته، خاستگاه فلسفی بسیاری از شارحان پسامدرن محسوب می‌گردد زیرا نیچه برای نخستین بار گفتمان فلسفی حقیقت، معرفت و علم جدید، کلیات وحدت را مورد نقد و طنز قرار داد (ضمیران، ۱۳۸۲: ۳۰۶).

نیچه بی‌اعتقاد به ارزش‌های روشنگری، عقل، کلیت، پیشرفت، جهانشمولی، اخلاقیات و دیگر دستاوردهای مدرنیته را مورد انتقاد رادیکال خود قرار داد (نوذری، ۱۳۷۹: ۱۲۳). او نسبت به یهودیت و مسیحیت موضعی عمیقاً انتقادی داشت زیرا بر این باور بود که آنها با نفی غریزه‌ی بشری از طریق توسل به اعتقاد برده‌وار و پوچ‌گرایانه به غیرواقعی بودن این جهان و وعده‌ی سعادت اخروی، سلامت بشریت را نابود می‌سازند. نیچه یکی از نخستین کسانی بود که افول مسیحیت را در اروپایی که بیش از پیش ناسوتی می‌شد پیش بینی کرد و جمله‌ی مشهور خدا مرده است را بر زبان راند. او می‌پرسید کدام ارزش‌ها به عنوان راهنمای فرهنگ غربی، جایگزین ارزش‌های مسیحی خواهد شد. نقد ریشه‌ای نیچه از مابعدالطبیعه، از وحدت "خود"، حتی از حقیقت و تلقی او از واقعیت و هر ارزش به عنوان بیان "اراده‌ی معطوف به قدرت" او را به نیای پست مدرنیسم مبدل ساخت (کهن، ۱۳۹۰: ۱۰۳-۱۰۴).

آلفرد بویملر درباره اندیشه نیچه می گوید:

« منظور نیچه در کلیه‌ی آثار خود این است که از زندگی در برابر شعور و از غریزه

در برابر دانش دفاع کند و ریشه‌های حیات عالی انسانی را در دل زندگی کششی و

سائقی وی آشکار سازد» (نیچه، ۱۳۸۷: ۳۳).

نیچه با طرح کردن چشم‌اندازها در تاویل حقیقت به گونه‌ای دیونیزسوسی^۱، حقیقت فراگرایی را که شالوده و توجیه‌کننده اساس روند به اصطلاح تکاملی مدرنیته می‌باشد را نفی می‌کند. از نظر نیچه حقایق توهماتی هستند که توهم بودنشان به فراموشی سپرده شده است، حقایق استعاره‌هایی هستند که پوسیده‌اند و از نیروی لذت‌آفرین تهی شده‌اند، سکه‌هایی هستند که بی‌ارزش گشته‌اند و اکنون به عنوان فلزات و نه سکه‌ها در نظر می‌آیند (گیر، ۱۳۸۰: ۸۸). از نظر نیچه حقیقت میزبان سیال استعاره‌ها، کنایه‌ها، مجازها و انسان‌پنداری‌هاست:

«حقیقت چیزی نیست که جایی باشد، تا شاید یافته یا کشف شود - بل چیزی است

که باید آفریده شود ... ارائه حقیقت باید چون فراشدی بی‌پایان تعیین‌کنندگی فعال باشد

نه چون آگاهی از چیزی که در خود بسته و تعیین شده است» (Nietzsche، ۱۹۶۸: ۲۹۸).

برای نیچه تنها حقیقت واقعی راجع به انسان و جهان اراده سرکوب‌نشده معطوف به قدرت همه چیزها و ضرورت نیرومندی است که این اراده جهت تسلط بر دیگران دارد (رابینسن، ۱۳۸۲: ۱۲). در واقع او کشش به سوی توانایی و قدرت را محور حیات انسان و آثار او می‌داند و حتی منطق و عقل را خادم این کشش می‌داند (نیچه، ۱۳۸۷: ۳۴).

بدین گونه نیچه با تهی کردن حقیقت از برداشت‌های خردباوری، تاویل حقیقت را در رابطه با اراده معطوف به قدرت و خواست ناشی از آن قرار می‌دهد:

«هنگامی است که فلسفه‌ای آغاز ایمان آوردن به خویش می‌کند. چنین فلسفه‌ای

همواره جهان را بنا به تصور خویش می‌آفریند، جز این چاره‌ای ندارد. فلسفه همین انگیزه

درونی مستبدانه است. یعنی معنوی‌ترین نوع خواست قدرت، خواست «آفریدن جهان»،

خواست علت نخستین [بودن]» (نیچه، ۱۳۷۵: ۳۷).

از نظر نیچه علم فقط یک روش محدود انسانی برای تحقیق در پدیده‌های طبیعی است. علم نمی‌تواند دلیلی برای ایجاد مجموعه ارزش هم‌خان با یکدیگر شود و کشف محدودیت‌های آن به نوبه خود موجب احساس عمیق سرخوردگی و پوچ‌گرایی بدبینانه می‌شود و این همان موقعیتی است که جهان مدرن خود را گرفتار آن می‌بیند (رابینسن، ۱۳۸۲: ۲۴). از این رو به نظر نیچه در

^۱ - اشاره به دیونیسوس دارد، خدای یونانی مستی و جنسیت.

جهان مدرن «نمادهای ما دیگر به کار نمی‌آیند: این قولی است که جملگی بر آن‌اند. اما گناه از آن‌ها نیست، از ماست. همین که همه‌ی غریزه‌هایی که نمادها از دل‌شان می‌رویند از کف رفت، نمادها نیز از کف می‌روند، زیرا ما چندان به کارشان نمی‌آییم» (نیچه، ۱۳۸۲: ۱۴۳). زیرا خرد مدرن یکسر از قید طبیعت و تاریخ رسته است. انسان مدرن، طبیعت «آپولونی^۲» را بر خصلت‌های «دیونیزوسی» ترجیح داده و از این رو به سوی نیهلیسمی می‌رود که هر آن بر تمامی ابعاد انسان چیره می‌شود. «تعریف من از وجود مدرن تضاد فیزیولوژیک با خود است» (همان: ۱۴۶).

بطور کلی نیچه در جدال با فلسفه مدرن، توجه انسان را به سطح جلب می‌کند و بر آن است تا برای ساخت ظهور بنیانی هستی شناسانه فراهم آورد. از منظر او «تمام فلسفی بافی مدرن سیاسی است و توسط حکومت‌ها، کلیساها، آکادمیها، آداب و رسوم، ذوق و سلیقه و ترس انسانی، که آن را به یک دانش آموختگی جعلی محدود می‌سازند، هدایت می‌شود» (نیچه، ۱۳۷۸: ۶۰). نیچه به سوژه باوری فلسفه مدرن و باور این فلسفه مدرن و باور این فلسفه به خود آگاهی سوژه می‌تازد. او شناخت را در انسان مدرن به مضحکه می‌گیرد و می‌گوید: «فاوست را به منظور مقایسه در کنار سقراط جای داده‌ایم تا در بیابیم که انسان مدرن، پی بردن به کران‌های این عشق سقراطی به شناخت را آغاز کرده و مشتاق یافتن ساحلی در گستره از میان رفته اقیانوس شناخت است» (نیچه، ۱۳۷۷: ۱۳۷).

حاصل سخن در واکاوی اندیشه‌ی نیچه که چارچوب نظری این تحقیق را شکل می‌دهد این است که بنابر گفته‌ی نیچه همه‌ی هویت‌ها حاصل روابط زورمندانه‌اند و اینکه نفس زندگی را می‌توان بر حسب تعامل روابط قدرت درک کرد (پین، ۱۳۸۹: ۸۰۳). قدرت به خودی خود وجود ندارد؛ آنچه هست «مناسبات قدرت میان دو یا چند نیروست» (همان). تاکید بر قدرت در تفکر نیچه اساس نقد او بر رمزگان‌های اخلاقی مقبول و مرسوم را نیز تشکیل داده و هسته‌ی تبارشناسی اخلاقیات را شکل می‌دهد. نیچه با لحنی عتاب آلود می‌گوید: «این جهان، جهان خواست قدرت است- و نه چیزی بیش! و خود شما نیز این خواست قدرت‌اید و نه چیزی بیش!

^۲ - امر آپولونی نماینده‌ی ضوابط و ساختارهای صوری لازم برای بیان هنری است.

«(کهن، ۱۳۹۰: ۱۳۱). اصل اساسی و مستمر که در نظریات نیچه مشاهده می‌شود، اصل نسبیت است، از نظر نیچه در جهان هیچ مطلقیتی وجود ندارد. زیرا موجودات انسانی مستمراً خود را با این عقیده می‌فریبند که می‌دانند در حالی که نمی‌دانند. نیچه می‌گوید مردم امروزه در اروپا به روشنی چیزی را می‌دانند که سقراط گمان می‌کرد نمی‌داند و امروز مردم «می‌دانند» نیک و بد چیست. (همان: ۱۱۸). او در ادامه می‌گوید:

« آنچه اینجا به دانایی خویش باور دارد، آنچه اینجا با ستایش و نکوهش خویش، خویشتن را بزرگ می‌دارد و خود را نیک می‌نامد، غریزه‌ی انسانی است که حیوانی گله‌ای است: غریزه‌ای که یکباره راه خود را گشوده و بر دیگر غریزه‌ها برتری و سروری یافته و هر چه جریان جذب و تحلیلی که این غریزه مظهر آن است، شدیدتر شود، بیشتر برتری و سروری خواهد یافت. اخلاق در اروپای امروز اخلاق حیوان گله‌ای است» (همان: ۱۱۸-۱۱۹).

نیچه منکر امکان معرفت به واقعیت است و شناخت‌های بشری را از جهت کشف واقعیت نفس‌الامری، چیزی بیش از موهومات نمی‌داند، اما از نظر او، انسان به جهت سودمندی این موهومات در نزاع برای بقای نوع بشر و خواست قدرت او، آن‌ها را حقیقت می‌انگارد. از منظر او، معرفت‌ها و نظریه‌های فلسفی و علمی، برداشت‌ها و چشم‌اندازهای انسان می‌باشند؛ انسان برای تأمین اهداف خود، جهان را مطابق الگوهای ذهنی خود سازمان می‌دهد. بدین ترتیب، وی حقیقت‌جویی و اراده معطوف به حقیقت را تخطئه می‌کند و آن‌چه از نظر او اصالت می‌یابد، اراده معطوف به قدرت است (فیروزجایی، ۱۳۸۶: ۹۴-۸۵). اراده‌ی معطوف به قدرت، نیروی محرک همه ارزش‌گذاری‌های ماست؛ نیرویی است که تعبیرهای ما را از جهان، به «چشم‌اندازمان» وابسته می‌کند و فرضیات و برساخته‌های بزرگ فلسفی را پدید می‌آورد (پتر استرن، ۱۳۷۳: ۱۲۵). بنابراین آنچه که در قالب گفتمان مرکزی سعی در تسلط بر جهان دارد و در این راستا از ابزارهای فکری، فلسفی و تکنولوژیکی بهره می‌گیرد گفتمان مشروع، حقیقی و غایی برای جهانیان نیست و در پشت پرده‌ی این گفتمان اراده و خواست قدرت سلطه‌گرپنهان است. همانطور که نیچه معتقد است «فرهنگ اروپایی خود با بحران مواجه است و گویی بی‌پروا به سوی فاجعه‌ای در

جنبش است؛ بی‌آرامش و با زور و شتاب. چنان طوفانی که بنخواهد به پایان رسد که دیگر به خود نیاید و از آن ترسد که به خود آید» (نیچه، ۱۳۸۷: ۵۷). نیچه تا بدان جا پیش می‌رود که حتی فرضیه‌ی اخلاقی مسیحی اروپایی را اختراعی برای زبونی دیگران و برای شکست دشمنان مسیحیان می‌داند و می‌گوید «انجیل آینده، اراده‌ی معطوف به قدرت است» (همان: ۵۸).

تا اینجای بحث آراء و نظریات ویلهلم فردریش نیچه را به طور اجمالی در خصوص رابطه‌ی میان حقیقت و قدرت بررسی نمودیم. اکنون به واکاوی اندیشه و دیدگاه میشل فوکوی فرانسوی در رابطه با این موضوع می‌پردازیم.

در بین متفکران وابسته به سنت‌های ساختارگرا و پساساختارگرا، تاثیرپذیری از نیچه را روشن‌تر از همه می‌توان در آثار میشل فوکو، ژیل دلوز، پل دومان، ژاک دریدا و ژان فرانسوا لیوتار یافت.

میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴) در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۶ در پواتیه‌ی فرانسه متولد شد. پدر وی یک پزشک ثروتمند بود. فوکو نخست در مدرسه‌های دولتی محلی در پواتیه درس خواند و سپس به مدرسه‌ی کاتولیک‌ها رفت و آنجا دیپلم خود را اخذ کرد و در ۱۹۴۵ به مرکز پیش‌دانشگاهی آنری چهارم در پاریس فرستاده شد. فلسفه را در این مرکز زیر نظر هگل شناس ممتاز، ژان ایپولیت خواند و در ۱۹۴۶ وارد اکول نرمال سوپریور در دانشگاه سوربون پاریس شد که مهم‌ترین نهاد دانشگاهی فرانسه در تحصیل فلسفه می‌باشد. در آنجا آموزش فلسفه را زیر نظر فیلسوف مارکسیست، لویی آلتوسر ادامه داد و در ۱۹۴۸ موفق به اخذ لیسانس فلسفه شد. در سال ۱۹۵۴ فوکو اولین کتاب خود را موسوم به بیماری روانی و شخصیت منتشر کرد. وی در سال ۱۹۶۰ رساله‌ی دکترای خود را تحت عنوان تاریخ دیوانگی در عصر کلاسیک به کمیته‌ی تحصیلات عالی دانشگاه ارائه داد. هدف فوکو در این کتاب سیر اندیشه‌ی روان‌شناختی درباره‌ی دیوانگی نبود، بلکه موضوع اصلی آن را رابطه‌ی دیالکتیکی میان علم روان‌شناسی و قدرت تشکیل می‌داد (فوکو، ۱۳۸۲: ۳). فوکو به عنوان یکی از اصلی‌ترین پایه‌گذاران اندیشه‌های پست‌مدرن، بررسی مفهوم قدرت و شیوه اعمال آن را در مرکز ثقل کارهای خود قرار داد. او بر خلاف این عقیده کلاسیک که قدرت ابزاری است در دست سیاست، مدعی شد که سیاست و